کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران
بخش دیداری و شنیداری

نام کتاب: ترجمه دعای صباح

مؤلف: میرزا زین العابدین خوشنویس محلاتی

شماره کتاب: ۸۶ مشکوة

اندازه: ۲۲×۱۴٫۵

تاریخ فیلمبرداری: خرداد ۱۳۸۹

دانشگاه
۸۶

مشرق	ستاره ...	جنوب
۱ ۱۱ ۲۱	۲ ۱۲ ۲۲	۳ ۱۳ ۲۳
...	مقارنت ...	وقت زوال ...
مابین	مغرب	مابین
۴ ۱۴ ۲۴	۵ ۱۵ ۲۵	۶ ۱۶ ۲۶
رفتن ...	مقارنت ...	...
شمال	مابین	تحت الارض
۷ ۱۷ ۲۷	۸ ۱۸ ۲۸	۹ ۱۹ ۲۹
...	...	...

هو کی للارض

۱۰ ۲۰ ۳۰

...

وصف ... تا ... التجم
ثلث دراهم ... الا ثلث ...
ثم ... دراهم ثم ... نصف ... ثم وضع ... ووضع ...
... ثم ...
... واحد ... المشتری ... الشمس

ر ... ۱۲ ...

۱۶×۸/۲

۲۲×۱۴/۵

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

از مجموعهٔ نسخه‌های خطّی اهدائی

سیّد محمّد مشکوة

کتابخانه مشکوة
شماره ۸۶
هدیه آقای سید محمد مشکوة به دانشگاه تهران
بهمن ۱۳۲۸

۱

هو السلطان الاعظم
جل جلاله

در عهد دولت جاوید مدت ملک
الملوک و سلطان السلاطین شاهنشاه
السلطان ابن السلطان ابن السلطان
و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ظل الله
فی الارض ناصر الدین شاه قاجار ابد الله ملکه و سلطانه
حسب الامر جناب جلالتمآب اجل اکرم امین السلطنه
ادام الله جلاله العالی تحریر و طبع گردید از آنجا که
آن وجود فایض الجود محض خیر و خیر محض است
مجانا و بلا عوض از باب خیرات و مبرات بطالبین
مرحمت میفرمایند و کان اتمامها فی یوم الثلثا من
الاسبوع الرابع من الشهر الثالث من
السنة الخامسة من العشر الاول من المائة الرابعة
من الالف الثانی من الهجرة النبویة

دعای صباح جناب امیر المؤمنین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنیم — اللهم — بنام خداوند بخشنده مهربان

ای اسم تو حادث و تو از ذات قدیم | مذکور در ابتدای قرآن کریم
بنشان تو بنام بسا | ای آنکه توئی اله و رحمن و رحیم

یا من دلع لسان الصباح بنطق تبلجه

ای کسیکه بیرون آورد زبان صباح را بشیاهای گفتار آن

ای روشن کنان بیت خورشید | مهر تو ضیا بخش دل اهل امید
تا رأیت نشینا شب ما را | لطف تو بزا صبح دود داد بدل

وسرح قطع اللیل المظلم بغیاهب تلجلجه

و روانه کرد پارهای شب تاریک را بتاریکیهای حرکت طلایه آن

ای آنکه شب تیره | فرستی بعدم
وز صبح کنی روی | جهان را خرم

ای آنکه صفات تو جلالست و جمال | وز فیض تو هست نفی دو ظلمت باهم

واتقن صنع الفلک الدوار فی مقادیر تبرجه

و استوار کرد ساخت آسمان گردنده را در اندازهای آشکار شدن آن

ای آنکه زبهر خاطر اهل نظر | فرخنده این گنبد عالی منظر
ای صنع تو داده چرخ را زینت و فر | آراسته چون افسر شاهان بگهر

وشعشع ضیاء الشمس بنور تاججه

و بلند افروز ساخت روشنی آفتاب را بروشنی افروختگی آن

ای چهره مهر شعشعانی از تو | ای نور چراغ آسمانی از تو
افروخته زبانه شمع سپهر | ای نور وجود کن فکانی از تو

یا من دل علی ذاته بذاته

ای کسیکه راه نمود بذات خویش بذات خویش

ای آنکه خود دلیل ذات شده | ذاتش بخودش راهنما شد
خورشید دلیل خود هست مدام | ای از تو شعاع مهر تابنده شد

وتنزه عن مجانسة مخلوقاته

و جل پاکست از همجنسی آفریده کانش

انجای که مهر جانفزای تو بود	خورشید چه ذره در هوای تو بود
تو واجب و خلق تست ممکن پس کی	همجنس تو آفریده‌های تو بود

وَجَلَّ عَنْ مُلَائَمَةِ كَيْفِيَّاتِهِ

چه بزرگوارست از ملایم آمدن چگونگیهایش

ای آنکه جلیلی و علیمی و عظیم	بیچون و چگونه تو ای رب رحیم
ما حاث و ذات تو قدیم و ازلی	هرگز نتوان بکنه ذات تو رسیم

يَا مَنْ قَرُبَ عَنْ خَوَاطِرِ الظُّنُونِ

ای کسیکه نزدیکست از گذر کنندهای گمانها

ای قرب تو در ظن و گمان گشته پدید	جز آن نبود ره بسوی قرب تو دید
از وهم گمان راه پیمایم بمقصد	زان رو که بود عقل درین حکم شدید

وَبَعُدَ عَنْ مُلَاحَظَةِ الْعُيُونِ

و دورست از نگاه کردن چشمها

ای دل بغم عشق تو دلبند شده	چون گوی بچوگان تو پیوند شده
چون دیدن روی تو نشد حد کسی	هرکس بگمانی ز تو خورسند شده

وَعَلِمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ اَنْ يَكُوْنَ

و دانست بآنچه میباشد پیشتر از آنکه بشود

ای علم تو از ازل هویدا بوده	بر وجه اتم محیط اشیا بوده
در علم تو کاینات مقدس ز زمان	هم رنگ هم هست بود و نابوده

يَا مَنْ اَرْقَدَنِي فِي مِهَادِ اَمْنِهِ وَاَمَانِهِ

ای آنکه خوابانید مرا در بستر امن و امان خویش

ای لطف تو ام بفضل انشاء کرده	در عالم جسم و جان هویدا کرده
در خواب من این نشاء جسمانی را	در بستر امن و عافیت جا کرده

وَاَيْقَظَنِي اِلَى مَا مَنَحَنِي بِهِ مِنْ مِنَنِهِ وَاِحْسَانِهِ

و بیدار کرد مرا بسوی آنچه بخشیده بود مرا از عطاهای و نیکیهایش

ای آنکه ز خواب غفلت آگاهم کرد	نوری ز کمال خویش همراهم کرد
گر جان دهمش بشکر این لطف کمست	کاحسان و عطا بتوفیق نکوخواهم کرد

وَكَفَّ اَكُفَّ السُّوْءِ عَنِّيْ بِيَدِهِ وَسُلْطَانِهِ

بار هشت دستهای سرادق زمرد برت الهی بیش چارش هیش

ای اکرم سلطنتش داده پناه | در حال من از چشم عطا کرده نگاه

چون راهنما شب ظلمانی جهل | خورشید جمال او بود در همه حال

صَلِّ اللّٰهُمَّ عَلَی الدَّلِیلِ اِلَیْکَ فِی اللَّیْلِ الْاَلْیَلِ

رحمت فرست یا خدا بر آنکه راهنماینده است بسوی تو در شب تار

از رحمت خود افاضه کن خیر و کمال | بر روح نبی زبر فرخنده خصال

چون راهنما در شب ظلمانی جهل | خورشید جمال تو بود در همه حال

وَالْمَاسِکِ مِنْ اَسْبَابِکَ بِحَبْلِ الشَّرَفِ الْاَطْوَلِ

و آنکه چنگ زننده است از سببهایت بریسمان بلندی

آن کرد پی دستگیری کل امم | آویخته از اوج عطا حبل کرم

خود هم که جهان بمهرش آمد ز عدم | در آن میبود و اعتصامش محکم

وَالنَّاصِعِ الْحَسَبِ فِی ذِرْوَةِ الْکَاهِلِ الْاَعْبَلِ

و آنکه خالص و پاکست بشرافت حسب در میانه دوش بلندی

چون پاک ذات اصل شاه اوست | پس فرع صلب اصفیا پایه اوست

اوقامت

او قامت طوبی است کز رفعت قدر | سکان بهشت جمله در سایه اوست

وَالثَّابِتِ الْقَدَمِ عَلَی زَحَالِیفِهَا فِی الزَّمَنِ الْاَوَّلِ

و آنکه ثابت است پای شریعت بر لغزشگاههای در روزگار نخست

ای پرده عصمت از ازل کرده قماط | و آنکه ز جهان قماط افکنده بساط

نلغزیده بسی کسان درین کهنه رباط | آن بود که داشت استقامت بصراط

وَعَلَی آلِهِ الْاَخْیَارِ الْمُصْطَفَیْنَ الْاَبْرَارِ

و بر آل او برگزیدگان و حیشیا شده کان نیکوکاران

صلوات اله باد بر آل رسول | آن راهبران راه اصحاب وصول

از ما باد بمصطفایان عقول | هر صبح هزاران صلوات مقبول

وَافْتَحِ اللّٰهُمَّ لَنَا مَصَارِیعَ الصَّبَاحِ

و بگشا بار خدایا در های صبح را

بِمَفَاتِیحِ الرَّحْمَةِ وَالْفَلَاحِ وَ

بکلیدهای رحمت و فیروزی و

ای آنکه بود نور تو جان مصباح | فیض تو همیشه قفل دل را مفتاح

بکشا بروی ما در فیض صباح | یا رب بکلید رحمت و فوز و فلاح

اَلبِسنی اَللّٰهُمَّ مِن اَفضَلِ خِلَعِ الهِدایَةِ وَالصَّلاحِ

بپوشان مرا الها از فاضل‌ترین خلعتهای هدایت و صلاح

ای خالق جبار و بدیع ارواح | بکشا برحم خویش درهای صلاح

آنگاه برحمت بپوشان ما را | افزونتر خلعت هدایت و صلاح

وَاغرِس اَللّٰهُمَّ لِعَظَمَتِکَ فی شِربِ جِنانی یَنابیعَ الخُشوعِ

و بنشان الها از برای بزرگواریت در آبخور دلم چشمه‌های زاری

وَاَجرِ اَللّٰهُمَّ لِهَیبَتِکَ مِن آماقی زَفَراتِ الدُّموعِ

و روان گردان بار خدایا از ترس عظمت از گوشه‌های چشمم نهر آب اشکها

یا رب بنشان در دلم از بیم جلال | از آب خشوع چشمه‌ها مالامال

آنگاه زخوف هیبت در همه حال | چون نهر روان چشم مرا کن سیال

وَاَدِّب اَللّٰهُمَّ نَزَقَ الخُرقِ مِنّی بِاَزِمَّةِ القُنوعِ

و ادب کن بار خدایا سبکی و درشتی مرا بمهارهای خرسندی

ای واحد قهار و عزیز غفار | از خوی بد خویش آمد دردم نهان

الهی

این اشتر مست نفس بدخوی مرا | از جهل فنا عنش دراو بمهار

اِلهی اِن لَم تَبتَدِئنِی الرَّحمَةُ مِنکَ بِحُسنِ التَّوفیقِ

خداوندا اگر ابتدا نمیکرد مرا بخشش از تو بخوبی توفیق

فَمَنِ السّالِکُ بی اِلَیکَ فی واضِحِ الطَّریقِ

پس که خواهد برد مرا بسوی تو در راه روشن

ای ساخته زابتدا رحمت اثرم | توفیق تو گشته همت بال و پرم

گر رحمت تو نکرد زاول نظرم | آن کیست که باشد سوی تو راهبرم

وَاِن اَسلَمَتنی اَناتُکَ لِقائِدِ الاَمَلِ وَالمُنی

و اگر واگذارد مرا حلم تو از برای کشاننده امید و آرزوی

فَمَنِ المُقیلُ عَثَراتی مِن کَبَواتِ الهَوی

پس کیست عفو کننده لغزشهای مرا از روی افتادن بهوس و خواهش

گر حلم تو واگذاردم در هوسم | جز عفو تو کیست لطف فریادرسم

از دست هوسها چه بیفتم بر روی | غیر از تو امید نیست از هیچ کسم

وَاِن خَذَلَنی نَصرُکَ عِندَ مُحارَبَةِ النَّفسِ وَالشَّیطانِ

و اگر فرو گذاری مرا با هیبت در کف جنگ کردن نفس و شیطان

فَقَدْ وَكَلَنِي خِذْلَانُكَ إِلَى حَيْثُ النَّصَبِ وَالْحِرْمَانِ

پس بتحقیق که واگذارد مرا فرو گذاشتن تو بسوی بی بهرگی

گر یاری تو نباشد ای رحمن ‌‌ ‌ در معرکهٔ جهاد نفس و شیطان

خذلان تو واگذاردم در عصیان ‌ ‌ ناچار فتم بسوی رنج و حرمان

إِلٰهِي أَتَرَانِي مَا أَتَيْتُكَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ الْآمَالِ أَمْ عَلِقْتُ

ای خدای من آیا می‌بینی مرا که آمدم بتو از جهت امیدها یا پیوستم

بِأَطْرَافِ حِبَالِكَ إِلَّا حِينَ بَاعَدَتْنِي ذُنُوبِي عَنْ دَارِ الْوِصَالِ

بطرفهای ریسمانهای تو مگر هنگامیکه دور کردند مرا گناهانم از خانهٔ پیوستن تو

آیا بینی که من روم یک گامی ‌ ‌ سوی تو مگر بآرزوی کامی

یا آنکه زدم دست در اسباب وصال ‌ ‌ الا هنگام هجر و بی آرامی

فَبِئْسَ الْمَطِيَّةُ الَّتِي امْتَطَتْ نَفْسِي مِنْ

پس بد مرکبی است آنچه مرکب خویش کرد نفس من از

هَوَاهَا فَوَاهاً لَهَا لِمَا سَوَّلَتْ لَهَا ظُنُونُهَا وَ

هوا و خواهش پس وای بر او از برای آنچه بیاراست برای او گمانهایش و

مُنَاهَا وَتَبّاً لَهَا لِجُرْأَتِهَا عَلَى سَيِّدِهَا وَمَوْلَاهَا

آرزوهایش و زیان باد او را از برای دلیریش بر خواجه و مولایش

بد راه است نفس ما را از هوی ‌ ‌ وا حسرتا از من نفس من عجبا

از دست فریبان نفس خود وا اسفا ‌ ‌ زان رو که دلیر گشته در امر خدا

إِلٰهِي قَرَعْتُ بَابَ رَحْمَتِكَ بِيَدِ رَجَائِي

ای خدای من کوبیدم در رحمت ترا بدست امیدم

وَهَرَبْتُ إِلَيْكَ لَاجِئاً مِنْ فَرْطِ أَهْوَائِي

و گریختم بسوی تو در حالیکه پناه آورنده ام از بسیاری خواهشهایم

وَعَلَّقْتُ بِأَطْرَافِ حِبَالِكَ أَنَامِلَ وَلَائِي

و در آویختم بطرفهای ریسمانهای تو انگشتان دوستیم را

ای آنکه کریمی و رحیمی و حمید ‌ ‌ بر درگه رحمتت زدم دست امید

سوی تو گریزان شدم از نفس و هوا ‌ ‌ دست من و دامان تو ای رب مجید

فَاصْفَحِ اللّٰهُمَّ عَمَّا أَجْرَمْتُهُ مِنْ زَلَلِي وَ

پس بگذر خدایا از آنچه بکرده ام از لغزشم و

خَطَائِي وَأَقِلْنِي اللّٰهُمَّ مِنْ صَرْعَةِ رِدَائِي

و خطایم عفو کن بار خدایا از آتشها هلاک شده‌ام

فَإِنَّكَ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَمُعْتَمَدِي وَرَجَائِي

پس بدرستی که تو خواجهٔ منی و آقای منی و تکیه‌گاه منی و امید منی

وَغَايَةُ مُنَايَ فِي مُنْقَلَبِي وَمَثْوَايَ

و نهایت آرزوی منی در بازگشتنم و جا یگاهم

مولای کریمی و حمید و مجید / آقای منی و تکیه‌گاهی و امید
ای غایت آرزوی من در دو سرا / دارم ز تو امید بهشت جاوید

إِلَهِي كَيْفَ تَطْرُدُ مِسْكِينًا

ای الهی من چگونه طرد کنی درویشی را

اِلْتَجَأَ إِلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ هَارِبًا

که پناه آورده بسوی تو از گناهان در حالتیکه گریزنده است

یارب بچسان دور کنی غمگینی / کاید بپناه لطفت از مسکینی
در بیم گناهان بگریزد شده / جز خدمت تو نباشد آیینی

أَمْ كَيْفَ تُخَيِّبُ مُسْتَرْشِدًا قَصَدَ إِلَى جَنَابِكَ سَاعِيًا

یا چگونه بی بهره سازی طلب کنندهٔ راه حق را که قصد کند جناب تو را شتابان

یا آنکه تو بی بهره چسان خواهی ساخت / آن را که تو را بوصف ارشاد شناخت
آهنگ جناب تو نمود از سر سعی / تا آنکه بدرگاه تو خود را انداخت

أَمْ كَيْفَ تَطْرُدُ ظَمْآنًا وَرَدَ إِلَى حِيَاضِكَ شَارِبًا

یا چگونه دور کنی تشنه‌ای که آمده باشد بکنار حوضهای رحمت در حالتیکه نوشنده آب باشد

از بحر نوالت همه را داد زلال / نه چرخ حباب است از آن بحر کمال
لب تشنه چسان دور نمایی آن را / کامد سوی حوضهای جود بسؤال

كَلَّا وَحِيَاضُكَ مُتْرَعَةٌ فِي ضَنْكِ الْمُحُولِ

نه چنانست و حال آنکه حوضهای تو پر آبست در وقت تنگی خشک سالیها

حاشا که کنی دور کرم زان فیض کمال / با آنکه تو را حوضها مالامال
بحر کرمت پر است بی نقص و زوال / در تنگی بود که بود در خشکی سال

وَبَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلطَّلَبِ وَالْوُغُولِ

و در تو گشاده است از برای طلب شدن و در آمدن

أَنْتَ غَايَةُ السُّؤْلِ وَنِهَايَةُ الْمَأْمُولِ

تویی منتهای مطلب نهایت امید داشته شده

درگاه طلب گشاده در همه حال / بر اهل طلب بهر سؤال آمال

[illegible]

إلٰهي هٰذه أزِمّة نفسي قد عقلتُها

ای خداوند من این مهارهای نفس من است که بسته ام

بعِقال مشيّتك وهٰذه أعباءُ

بند [illegible] خواست تو و این [illegible]

ذنوبي درأتُها برحمتك

[illegible]

بنبست مهار نفس من یکجا / بر خواهش تو بسته ام

این بار گناهان که بدوشم دارم / انداخته ام برحمت تو

وهٰذه أهوائي المضلّة

این هوسهای [illegible]

وكلتُها إلى جناب لطفك

[illegible]

اینست هوسهای من ای رب رحیم / گمراه مکن مقصد این نفس لئیم

[illegible]

فاجعل اللّٰهمّ صباحي هٰذا نازلاً عليّ

[illegible]

بضياء الهدى والسلامة في الدين والدنيا

بروشنی هدایت و سلامت در دین و دنیا

[illegible]

[illegible]

ومسائي جُنّةً من كيد العدى

[illegible]

ووقايةً من مرديات الهوى

[illegible]

[illegible]

[illegible]

إنك قادرٌ على ما تشاء تؤتي الملك

بتحقیق که تو توانائی بر آنچه میخواهی میدهی پادشاهی را
مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ المُلكَ مِمَّن تَشَاءُ
و میگیری پادشاهی را از هر که میخواهی
ای پادشاه ملک بی زوال ای آنکه هر چیز در تحت قدرت ولایت تست
شاهی بخشی بشب تو ملک آری
وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ
و ارجمند میکنی هر که را میخواهی و خوار میکنی هر که را میخواهی

حشمت و ملک و ملکداری از تو | فیض دو جهان بخلق ساری از تو
اهل وفا عزت و یاری از تو | بر اهل جفا ذلت و خواری از تو

بِيَدِكَ الخَيرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ
بدست تست خیر بدرستیکه تو بر همه چیز توانائی

ای آنکه تو هستی همه شاهان را شاه | در دست تو هست خیرها یا الله
بر هر چیز توئی توانا ای حق | از چشم کرم مما بانو بنده نگاه

تُولِجُ اللَّيلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ
در آوری شب را در روز و در آوری روز را

فِي اللَّيلِ وَتُخرِجُ الحَيَّ مِنَ المَيِّتِ وَتُخرِجُ
در شب و بیرون آوری زنده را از مرده و بیرون آوری
المَيِّتَ مِنَ الحَيِّ وَتَرزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَيرِ حِسَابٍ
مرده را از زنده و روزی میدهی آنکه را میخواهی بی شمار

هر شب در آوری اندر روز | که در شب تاریکی روز فروز
زنده ز مرده آوری که بر عالم | مرده بروزی تو عالم فیروز

لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمدِكَ
نیست خدای مگر تو منزه میباشی تو بار خدایا و حمد میکنیم ترا
مَن ذَا يَعلَمُ قَدرَكَ فَلَا يَخَافُكَ وَمَن
کیست که بداند قدر ترا پس نترسد از تو
ذَا يَعلَمُ مَا أَنتَ فَلَا يَهَابُكَ
کیست که بداند چیستی تو پس خوف نکند از تو

ای آنکه بجز تو نیست معبود کریم | تسبیح و ستایشیم از تعظیم
آن کیست که داند صفت قدرت تو | آنگه نترسد از تو ای رب کریم

الفت بقدرتك الفرق وفلقت

جمع کردی بقدرت گروه‌ها را و شکافتی الغسق

برحمتك الفلق وانرت بكرمك دياجي

برحمت دانه را و روشن کردی بکرامت سیاهی‌ها

ای بر همه خلق لطف و احسان از تو | ای الفت فرقه پریشان از تو
ای فالق اصباح باشکافته صبح | ای ظلمت شب بصبح رخشان از تو

وانهرت المياه من الصم الصياخيد

و روان گردانیدی آبها را از سنگ صلب سخت

عذبا واجاجا وانزلت من المعصرات

شیرین و تلخ و فرو فرستادی از ابرهای فشارنده

ماء ثجاجا وجعلت الشمس والقمر

آب ریزنده و گردانیدی خورشید و ماه را

للبرية سراجا من غير ان تمارس

برای آفریدگان چراغ بی آنکه کوشش

فيما ابتدأت به لغوبا ولا علاجا

در آنچه آغاز کردی بآن رنج و درماندگی و نه معالجه

ای کرده ز سنگ سخت جاری انهار | وز ابر کرم فشانده سیلان بهار
افروخته بر چرخ چراغ از مه و مهر | بی آنکه مشقتی کشی در کردار

فيا من توحد بالعز والبقاء وقهر

پس ای آنکه یگانه بعزت و پایندگی و مغلوب ساخت

عباده بالموت والفناء صل

بندگان خود را بمرگ و نیستی رحمت فرست

على محمد وآله الاتقياء و

بر محمد و آل او که پرهیزکارانند

ای آنکه یگانه‌ای تو در عز و بقا | وز قهر تو گشته خلق در مرگ و فنا
بفرست تحفهای درود بی منتها | بر مطلع انوار رسالت مصطفی

اسمع ندائي واستجب دعائي و

بشنو آواز مرا و اجابت کن دعای مرا

وحقق بفضلك املي ورجائي

و راست گردان بفضل خود آرزوی مرا و امید مرا

لکه کرم شنوند های مرا ۵ بپذیر ز لطف خود دعاهای مرا
امید مرا و لکن از فضل و کرم ۵ در جنت فردوس بده جای مرا

يَا خَيْرَ مَنْ دُعِيَ لِكَشْفِ الضُّرِّ

ای بهترین کسیکه خوانده شد از بلای دفع هر دشواری

وَالْمَأْمُولِ لِكُلِّ عُسْرٍ وَيُسْرٍ

و آرزو به شد از بلای هر دشواری و آسانی

ای خوبترین کسی که او خوانده شده در دفع بلا زهر که در ماند
ای آنکه بهر سختی و هر آسانی ز امید عطا او دل مرد زنده

بِكَ أَنْزَلْتُ حَاجَتِي فَلَا تَرُدَّنِي مِنْ

بسوی تو فرود آورده ام حاجت خود این باز مگردان مرا از

سَنِيِّ مَوَاهِبِكَ خَائِبًا يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ

بلند مرتبه بخششهایت نا امید ای کریم ای کریم

امید در همه مشکلها پیم حاجت بتو آورده ام ای رب رحیم
نومید مکن مرا ز بخششهایت ای آنکه کریمی تو کریمی تو کریم

بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى

بحق رحمت ای رحم کننده ترین رحم کنندگان و رحمت فرست

اللّٰهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خدایا بر خواجه و آقای ما محمد و آل او که پاکانند
ای ارحم الراحمان از رحمت خاص بفرست بر سید سادات خواص
هر دم باد هزار صلوات و سلام بر احمد و آل او بصدق و خلاص

قَدْ قُوبِلَتْ هٰذِهِ النُّسْخَةُ وَطُوبِقَتْ عَلَى خَطِّ مَوْلَانَا أَمِيرِ

الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي رَقَمَ فِي آخِرِهِ بِهٰذِهِ

الْعِبَارَةِ كَتَبَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي آخِرِ نَهَارِ الْخَمِيسِ

حَادِي عَشَرَ شَهْرِ ذِي حِجَّةٍ سَنَةَ خَمْسٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ

دعائی که در سجده باید خوانده شود ۵

إِلٰهِي قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَنَفْسِي مَعْيُوبٌ وَعَقْلِي مَغْلُوبٌ

وَهَوَائِي غَالِبٌ وَطَاعَتِي قَلِيلٌ وَمَعْصِيَتِي كَثِيرٌ

وَلِسَانِي مُقِرٌّ بِالذُّنُوبِ فَكَيْفَ حِيلَتِي يَا عَلَّامَ

الْغُيُوبِ وَيَا سَتَّارَ الْعُيُوبِ وَيَا غَفَّارَ الذُّنُوبِ

اِغْفِرْ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا يَا غَفَّارُ يَا غَفَّارُ يَا غَفَّارُ

ناصر الدین شاه قاجار

یا شدید العقاب یا غفور یا رحیم یا حلیم یا کریم اقض
حاجتی بحق القرآن العظیم و النبی الکریم وصلی الله
وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

مخفی نماند که این نسخه دعای صباح در دست بسیار مغلوط بوده اند بعد از آنکه [illegible] از اعلیحضرت اقدس شهریاری خلد الله ملکه و دولته حسب الامر جناب جلالتمآب اجل اکرم افخم آقای امین السلطنه دام اجلاله این قلب دعاگوی دولت جاوید آیت سید علی [illegible] مدرس [illegible] طالب این نسخه با نسخه که در خزانه عامره است بخط کوفی حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه مرقوم فرموده اند مقابله کرده و مطابق نموده بعد از مداقه و اهتمام در تصحیح و تکمیل جهت سلامتی وجود مبارک اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت سلیمان [illegible] اقدس شهریاری شاهنشاه جهان پناه خلد الله ملکه و دولته و ابد السلطنه مطبع گردید [illegible] از قرائت کنندگان [illegible] که در اوقات قرائت این دعای شریف اول وجود مبارک اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه جناب جلالتمآب اجل آقای امین السلطنه [illegible] این بنده [illegible] کنند کاتب را بدعای خیر یاد نمایند و سلامتی کاتب بیچاره فقیر را طلب مغفرت نمایند [illegible]

کتبه فی شهر رجب المرجب
من شهور سنه ۱۳۰۸

صورت طلسم که [illegible] روز دوشنبه [illegible]

۱۲ ۱۳ ۱۳ ۲ ۲ ۵ ۱۲ ه ۱				
۲۲ ۱۱۱ ۲ ۳ ۵ ۳ ۱ ۲ ۱ ۳ ۵ ۳ ۲ ۵				
ی ۱۳ ۱	۱۲ ۱۳ ۱۱۲	۹ ۱۲ ۱۱ ۹	[illegible]	سعدی

پشت طلسم مخمس [illegible]

م	ه	ی	م	ن
ر	ن	ر	ه	ی
ی	ه	ر	ن	ر
ن	م			
ی				

برابر [illegible] ۱۵ مرتبه [illegible]

فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم

اصول
شماره

٥

— ٨٠٩ —